

«بخش مختصری از کتاب م. آی. زند بنام «نور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران» که از طرف انتشارات پیام چاپ میشود.»

آمده اول به اقلیم جماد
وز جمادی در نباتی اوفتاد .
سالها اندر نباتی عمر کرد
وز جمادی یاد نآورد از نبرد .
وز نباتی چون به حیوانی فتاد ،
نامش حال نباتی هیچ یاد ،
جز همین میلی که دارد سوی آن
خاصه در وقت بهار و ضمیران ؛
همچو میل کودکان با مادران ،
سر میل خود نداند در لبان ...
باز از حیوان سوی انسانیش
میکشید آن خالقی که دانش .
همچنین اقلیم تا اقلیم رفت
تا شد اکنون عاقل ودانا و زفت .
عقل های اولینش یاد نیست ؛
هم از این عقلش تحول کردنی است . (۱)
جلال الدین مولوی رومی

فکر و علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تکامل جامع علوم انسانی در قالب عرفان

جلال الدین گرچه درش سالگی صحبت
عطار دریافت ولی در سال ۶۴۲ بود که
نظمی عطف در زندگی وی پدیدار شد . این
تحوّل ظاهراً ناگهانی بود ولی عملاً زمینه‌ی
آن بتدریج طی سالهای گذشته فراهم شده
بود . او که عمیقاً از درویش سرگردانی
بنام شمس الدین محمد تبریزی تأثیر پذیرفته
بود، از علائق استادی دست شست و به قائد
محبوب و اصحاب طریقت او ملحق شد ، و
به سلك يك درویش جان سوخته درآمد .
دوستی با شمس تبریزی به همچنانی
آندو بیانجامید . و هنگامیکه پس از مدتی
شمس الدین عازم دمشق شد ، رومی شوریده
حال در چنگ حرمان افتاد و در تمنای طلب
یار پایفسرد ، تا اینکه سرانجام به برگرداندن
دوست توفیق یافت . لکن طولی نکشید که
شهر قونیه برآشت ، و شمس الدین ، بی -
آنکه اثری بجای نهد ، برای همیشه ناپدید
شد . این بار کوشش در یافتن وی سودی
نداشت . بدینطریق خورشید جلال الدین دیگر
برای او سر بر نیافراشت .
تحت تأثیر این ضربه - یعنی ناپدید

از : م . آی . زند
ترجمه ج . اسدپور پیرانفر

شدن دوست همجان و قائد بزرگ - دانشمند جوان ، حساس ، و پرشور به سلك شاعری درآمد . و چنین است داستان آفرینش یکی از آثار فوق العاده تغزل در ادبیات جهانی - یعنی «دیوان شمس تبریزی» .

شاعر بدست خود این کتاب را ننوشت بلکه مانند دیگر اشعار خود آنها را خواند و دیگران یادداشت کردند . پاره‌ای از اشعار او ، اگر نگوئیم در حالت جذبه ، دستکم در حالت شور عارفانه‌ای سروده شده اند . مثلاً شعر «سماع» بی‌شبهه در میان یکی از آن حالات سماع (۲) و سرمستی و دست افشانی فوران کرده است . این اشعار گرچه از نظر طرح ریتمیک با سرودهای سپاهان متفاوت‌اند لکن تاثیر روانی کمایش مشابهی با آن‌ها دارند .

در ظرایف پیچیده‌ی فلسفی و روان - شناسانه‌ی شعر غنایی رومی می‌توان اجزای درهم تنیده و حتی تداخل کننده‌ای را بطور واضح تشخیص داد . از نظر فلسفی چهارمی عمده‌ی آن دیالکتیک است . بطور کلی علت اینکه رومی دیوان خود و تک تک اشعار آنرا ، نه بنام خود ، بل به نام شمس تبریزی کرد نه استفاده از آن بعنوان ابزار شعری بود و نه احترام یاد رفیق گمگشته شاعر که رفیق جانان را در کلان جهان **Macrocosmos** دنیای مادی گم کرده بود، و وی را در خرده جهان **Microcosmos** روح خویشتن می‌جست . قائندی را که رومی بدین طریق در اندرون خویشتن می‌یابد بر رومی سرود می‌خواند و شاعر تنها نقش یک راوی را ایفاء می‌کند . لکن از آنجا که این اشعار در روح او زاده شده‌اند پس در عین حال اشعار خود او هستند .

جلال‌الدین است ولی باید دانست که در اینجا فرق است بین رومی و صوفیگری سنتی که دارای فرمول یکسویه متافیزیکی می‌باشد .

در رومی وحدت مطلق حصول ناپذیر می‌ماند و تنها بطور نسبی شناخت پذیر است ، یعنی وحدت رومی وحدتی دیالکتیکی است - نامتحددهم بجای خود می‌ماند ، و تمایل به عروج از آن ، جوهر روانی دیوان است . غالباً داستانهای سرزنده طنز آمیز ، و مضحکه آلود ، و پرکشش و جالب رومی را مایه‌ی بزرگی او دانسته‌اند - ولی عظمت واقعی اشعار رومی در تاریخ تمدن بشر در آن داستانها نیست بلکه در کشفیات بهت‌انگیز او در زمینه‌ی دیالکتیک است ، و از این نظر بر هگل فیلسوف شهیر آلمانی تقدم دارد . درک جهان همچون جنبشی مداوم ، که در آن «کهنه» رخت برمی‌بندد و «نو» بدهستی قدم می‌نهد ، فکری که قبلاً توسط رودکی نیز بیان شده بود ، توسط رومی بنحو استادانه‌ای به یک تئوری کاملاً منسجم - که می‌توان دیالکتیک عرفانی فاهید تبدیل شده است . او جهان را همچون میدان نبرد مداوم ضدین ، که بهم تبدیل میشوند و بمسند همدیگر قابل شناخت می‌گردند ، می‌دید . توسعه‌ی تمام موجودات بوسیله انتقال از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر از طریق نفی ، که بدنبالش نفی نافی می‌آید صورت می‌گیرد . این نفی ، مطلق نیست ، حالتی در گذراست که مرحله‌ی جدیدی را هر پیش دارد . بدین طریق رومی در تکامل مادی مانند خیلی از پیشینیان خود جهان نبات را از جهان جماد و حیوان را از نبات و انسان را از

حیوان می‌داند . در این سیر دیالکتیکی رومی ، انسان با نفی خود از طریق مرگ - به آزادی روح ، که میل به وحدت و شوق اتصال به ذات بازیتعالی دارد ، نایل می‌گردد . این آئین بوضوح جایی برای بهشت و یا دوزخ نمی‌گذارد ، و نگرش بر خویشتن بعنوان بخشی از طبیعت فنا ناپذیر و سرمدی برای این شاعر فیلسوف و پیروان او تنها وسیله آرامش در میان دشمنان و روی آمدن های زمانه‌ی ستمگر بشمار می‌رفت - آرامشی که از نظر ماهیت تنها کمی از خوشبینی تراژیک خیام تفاوت دارد .

۱ - این ابیات به نقل از کتاب «سیرفلسفه در ایران» اثر محمد اقبال لاهوری ترجمه آقای آریان‌پور آورده شد . مترجم

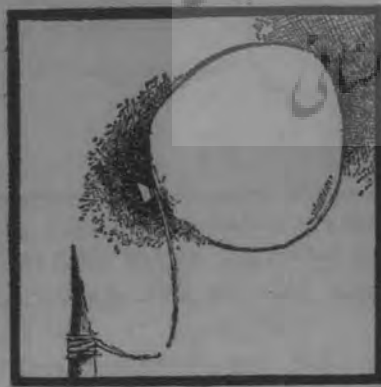
۲ - آقای دکتر زرین‌کوب در کتاب محققانه خود «ارزش میراث صوفیه» درباره مجلس سماع و قوالی چنین می‌نویسد : «... اما مجلس سماع برعکس مجلس وعظ معرکه‌ای بود روحانی ، پراز شور و پراز حال . در ایران و پاکستان و مصر و ترکیه نمونه‌هایی از این مجلس هنوز هست که شور و موسیقی است و رقص و قوالی» و در جای دیگر «... گاه در مجلس سماع یک بیت مناسب یا یک نعره‌ی جانانه سبب میشد که صاحب‌دلی در مجلس سماع جان می‌داد لکن چه بسا که در چنین حالی نیز رقص صوفیه متوقف نمیشد و قوال از کار نمی‌ایستاد . چنانکه از شعری که مغنی در مجلس خلیفه خواند درویشی بیافتاد و جان سپرد .»

۳ - آقای دکتر حمید عنایت در کتاب فلسفه هگل آنرا «دوینی» ترجمه کرده‌اند .

جلال‌الدین در بکرمان هم شمس تبریزی است ، که سخنانش از زبان وی برون می‌آید ، و هم شمس تبریز نیست . و شمس

ذهنیت شعر است ، آفریننده شعر است ، قهرمان تغزلی این اشعار است . در عین حال در سطح والائی از شعر ، یعنی سطح تغزلی صمیمانه ، که در اینجا بطور کتابی پیچیده شده است عنایت آن نیز بشمار می‌رود . تمایل جلال‌الدین بسوی وحدت مطلق است . لکن شمس تبریز به درک حقیقت آسمانی نایل آمده بود ، و در آن محو شده بود ؛ بخشی از آن ، و همان شده بود . بدین ترتیب نخستین سطح ادراک که در شعر صوفیانه معمولاً بوسیله‌ی یک سد تعبیر دوآلیستی (۳) از سطح دوم جدا می‌شود ، در اینجا بطور دیالکتیکی به سطح دوم تعالی می‌یابد - تمایل جلال‌الدین به وحدت مطلق با شمس ، همسنگ تمایل او به شناخت حقیقت آسمانی از طریق انحلال در آن ، یعنی اتحاد با آن است ، که در عین حال راه شناخت خویشتن است ، یعنی همسانی غائی خود که شمس باشد ، با خود که

گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



طرح از : پطرس کارامیان